در حاشیه نمایشنامه «چگونه تاریخچه کمونیسم را برای بیماران روانی توضیح دهیم» ماتئی ویسنی‌یک

مسئله آرمانشهر

پیام حیدرقزوینی

«چگونه تاریخچه کمونیسم را برای بیماران روانی توضیح دهیم؟» عنوانی است که ماتئی ویسنی‌یک برای یکی از نمایشنامه‌هایش انتخاب کرده است. عنوانی که در آن هم طعنه‌ای به بخشنامه‌های دولتی و جزوه‌های مارکسیستی-لنینیستی نهفته است و هم احتمالا اشاره‌ای به این دارد که کمونیسم دولتی حتی از خیر بیماران روانی هم نمی‌گذرد و دامنه حقنه‌کردن ایده‌های کمونیستی را حتی در آن‌سوی مرزهای تیمارستان هم گسترش می‌دهد. مکان نمایشنامه «چگونه تاریخچه کمونیسم...»، بیمارستان مرکزی اختلالات روانی مسکو است و زمانش هم به چند هفته قبل از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ برمی‌گردد. در نمایشنامه، حزب تصمیم گرفته تا نویسنده‌ای جوان و حزبی را به بیمارستان روانی بفرستد تا به‌واسطه آموزه‌های مارکسیسم- لنینیسم بیماران را درمان کند. یوری پتروفسکی، نویسنده‌ای عضو انجمن نویسندگان است که داستان‌هایی به سبک ماکسیم گورکی و درباره ساختار سوسیالیسم نوشته و به‌خاطر آثارش جایزه‌ای هم از استالین گرفته است. در ابتدای نمایشنامه، رئیس بیمارستان روانی خطاب به پتروفسکی از اهمیت ادبیات و ضرورت آگاه‌کردن یا به تعبیری درمان بیماران روانی می‌گوید: «یوری پتروفسکی عزیز، می‌دونی که تو این دوره و زمونه، همه باید زیر سایه هنر و ادبیات باشن. ایدئولوژی علمی ما این‌طور تصمیم گرفته که حزب باید همه توجهش روی مسئله انسان باشه. علوم انسانی جدید، که آموزه‌های لنین مقتدر و استالین کبیر هستن، بیانگر این موضوع‌ان که سوسیالیسم بدون دگرگونی انسان نمی‌تونه پیروز بشه و هنر و ادبیات نقش بزرگی تو این دگرگونی ایفا می‌کنن. این موضوع منو به فکر فرو برد: تکلیف کسانی که اختلالات روانی دارن چیه؟ مگه اونا آدم نیستن؟ نباید اونا هم مثل بقیه دگرگون بشن؟ نباید از مزایای هنر و ادبیات لذت ببرن؟» به اعتقاد رئیس بیمارستان، بیماران روانی شوروی حتی متفاوت از بیماران کشورهای سرمایه‌داری هستند چون آنها هیچ‌وقت به حال خودشان رها نمی‌شوند. دانشمندان شوروی راه‌های متفاوتی را برای درمان دیوانگی امتحان کرده‌اند و حالا می‌خواهند از هنر و ادبیات به‌عنوان وسیله‌ای درمانی استفاده کنند. به این ترتیب یوری پتروفسکی به بیمارستان روانی آمده تا با صحبت‌کردن از حزب و استالین، هم به آگاه‌کردن بیماران روانی بپردازد و هم ضمنا آن‌ها را درمان کند. این کلیت و چارچوب اصلی نمایشنامه ویسنی‌یک است. روایتی که هدف اصلی‌اش نقدی است هجوآمیز بر ایدئولوژی مارکسیستی و در سطحی بالاتر نقدی بر هر نوع آرمانشهر. اگرچه نقد طنزآمیز روایت ویسنی‌یک درباره استالینیسم بخشی از واقعیت را در خود دارد اما بخشی دیگر از واقعیت در روایت او جا مانده است. ویسنی‌یک درباره این‌که چطور به فکر نوشتن این نمایشنامه افتاده، به این مسئله اشاره می‌کند که صدمیلیون زندگی قربانی آرمانشهر کمونیستی شده‌اند درحالی‌که تاکنون کسی کمونیسم را به عرصه محاکمه نکشانده درحالی‌که نازیسم بعد از جنگ جهانی دوم محکوم شده است: «با شروع محاکمه‌ها در نورنبرگ و پاک‌سازی آلمان از نازی‌ها و به دنبال آن، با هزاران کار نظری، کتاب، فیلم و برنامه تلویزیونی، نازیسم به‌عنوان نمونه و سرمشق بازخواست و محکوم شد. فهرست قاتل‌های نازی کامل است. این موضوع چه زمانی در مورد قاتل‌های کمونیست صدق خواهد کرد؟ محاکمه کمونیسم هنوز شروع نشده است و مدافعان جناح چپ هنوز با صدای بلند اعلام نکرده‌اند که اشتباه کرده‌اند.»

به‌این‌ترتیب ویسنی‌یک با نوشتن نمایشنامه «چگونه تاریخچه کمونیسم...»، درواقع قصد داشته نه‌فقط به نقد حکومت شوروی بلکه فراتر از آن به محکوم‌کردن هر نوع آرمانشهری و از جمله آرمانشهر کمونیستی بپردازد. درواقع ویسنی‌یک در اینجا دامنه نقدش را از حکومت شوروی به کلیت کمونیسم بسط داده و سپس نتیجه دلخواهش را گرفته است. در مقابل آنچه ویسنی‌یک در توضیحاتش درباره این نمایشنامه نوشته، پرسش‌هایی می‌توان مطرح کرد و از جمله این‌که اساس تفکر مارکس چقدر با تفکر آرمانشهری ارتباط دارد؟ مارکس بیش از هرچیز منتقد نظام سرمایه‌داری بوده و در آثارش هیچ‌گاه مختصات دقیقی از جامعه کمونیستی به دست نداده است و به‌اصطلاح رایج نسخه‌ای برای برپایی کمونیسم ننوشته است. اما آنچه ویسنی‌یک در اینجا مطرح کرده به‌نوعی تقلیل کمونیسم به مارکسیسم-استالینیسم است. مارکسیسم کلیتی یکپارچه نیست و جریان‌های مختلفی را در خود جای داده و ازقضا بخشی از مهم‌ترین منتقدین استالینیسم، مارکسیست‌هایی هستند که در آثارشان استالینیسم را محکوم کرده‌اند. جز این، واقعیت این است که نمی‌توان با حکمی کلی مارکسیسم را با فاشیسم و نازیسم یک‌کاسه کرد. در همین نمایشنامه ویسنی‌یک، تصویری اگرچه هجوآمیز اما واقعی از اهمیت ادبیات و هنر در تفکر مارکسیستی به دست داده شده است. ویسنی‌یک قصد داشته تا به‌واسطه حضور یک نویسنده در بیمارستان روانی به تمسخر تفکر مارکسیستی بپردازد اما همین ماجرا نکته‌ای دیگر را هم پیش می‌کشد. اینکه حزب حاکم بر شوروی تصمیم گرفته تا از ادبیات به‌عنوان راهی برای آگاه‌کردن بیماران روانی و درمان آنها استفاده کند، نکته‌ای است که حکایت از آن دارد که ادبیات حتی در تفکر استالینیستی تا چه حد بااهمیت تلقی می‌شده است.

چگونه تاریخچه کمونیسم را برای بیماران روانی توضیح دهیم؟
ماتئی ویسنی‌یک
ترجمه ملیحه بهارلو
نشر کتاب‌فانوس

جورج استاینر در مقاله‌ای با عنوان نویسنده و کمونیسم (ترجمه عزت‌الله فولادوند) درباره اهمیت ادبیات و هنر در کمونیسم می‌نویسد: «یکی از چشمگیرترین تفاوت‌های میان فاشیسم و کمونیسم این است که هیچ اثر بزرگ هنری ملهم از فاشیسم نبوده است. هیچ نویسنده‌ای از بالاترین مراتب نویسندگی (احتمالا به‌استثنای مونترلان و سلین) به حوزه تاثیر فاشیسم درنیامده است. ازرا پاند فاشیست نبود؛ او برای تبلیغ عقاید اقتصادی عجیب‌وغریب و نامتعارفی که داشت از بعضی مناسبت‌ها و زرق‌وبرق فاشیسم استفاده می‌کرد. کمونیسم، به‌عکس، یکی از قدرت‌های محوری در بهترین آثار جدید ادبی بوده است، و آشنایی شخصی با کمونیسم در وجدان و فعالیت‌های ادبی بسیاری از برجسته‌ترین نویسندگان این عصر تاثیر گذاشته است.» جورج استاینر این پرسش را مطرح می‌کند که در این میان چه تفاوتی میان کمونیسم و فاشیسم وجود دارد؟ به اعتقاد استاینر فاشیسم رذل‌تر و زشت‌تر از آن است که ارتباطی با هنر و ادبیات پیدا کند و درمقابل کمونیسم این‌گونه نیست. تفاوت دیگری که استاینر به آن اشاره می‌کند این است که هیتلر و گوبلس احترامی برای «حیات فکری و معنوی» قایل نیستند و ازاین‌حیث مارکس و انگلس دقیقا نقطه مقابل آنها قرار دارند. استاینر درباره مارکس و انگلس می‌نویسد: «هر دو از ژرفای وجود روشنفکر بودند. بالاترین بزرگداشت را لنین نثار هنر کرد هنگامی که از آن هراسید و رمید و به قدرت برتر اسرارآمیز و مسحورکننده هنرهای تجسمی و موسیقی در مقابل تعقل اذعان آورد. تروتسکی ادیبی به پرطمطراق‌ترین مفهوم آن کلمه بود. نویسندگان و آثار ادبی، حتی در حکومت استالین، در تعیین استراتژی کمونیستی نقشی حیاتی داشتند.» استاینر می‌نویسد که اگرچه نویسندگان و شاعران در دوره استالین با سانسور و تبعید و مرگ روبرو بودند، اما بااین‌حال یا به طور غریزی یا به‌واسطه تفکر و تامل، همواره از موقعیت خاص خود در ایدئولوژی کمونیسم آگاه بوده‌اند. به‌عبارتی نویسندگان کمونیسم را جدی گرفته‌اند چراکه کمونیسم آنها را جدی گرفته است. او همچنین به این نکته اشاره می‌کند که نمی‌توان تصور کرد که یک دولت فاشیست صرفا با یک کتاب به لرزه درآید، اما رمانی مثل «دکتر ژیواگو» باعث بحرانی عمده در زندگی روشنفکران روسیه کمونیست شد.

ویسنی‌یک می‌گوید که اگر انسان بنا به ماهیت خود آرزوی ایجاد آرمانشهر را در سر نداشته باشد احساس خفگی می‌کند اما در عمل این آرمان‌ها منجر به فاجعه شده‌اند. گرچه می‌توان به نمونه‌های بسیاری در تایید این گفته ویسنی‌یک اشاره کرد، اما از سوی دیگر مسئله این است که با ازبین‌رفتن حکومت شوروی آرمان‌های نهفته در انقلاب اکتبر از بین نرفته است و آرمان‌های چپ امروز حتی بیش از گذشته حایز اهمیت‌اند. اهمیت امروزی آرمان‌های نهفته در انقلاب ۱۹۱۷ به وضعیت کنونی جهان مربوط است. امروز شاید مسئله اصلی این نباشد که کسی مارکسیست‌ها را محاکمه نکرده است بلکه این است که چگونه می‌توان سرمایه‌داری را به محاکمه کشاند. ابعاد فاجعه‌ای که سرمایه‌داری در بعدی جهانی به بار آورده قابل مقایسه با فاجعه دوران استالینیسم نیست و نمی‌توان از نابودی حکومت شوروی ابراز شادی کرد اما بر فاجعه سرمایه‌داری چشم بست. از سوی دیگر، انکار هر نوع آرمانی که در پی تغییر جهان است به آرمانی دیگر می‌انجامد و آن حفظ وضع موجود است. پس نمی‌توان با ژستی بی‌طرفانه به محکوم‌کردن آرمان‌های مارکسیستی پرداخت چراکه روی دیگر این ژست بی‌طرفانه حمایت از واقعیت موجود با تمام فجایع نهفته در آن است.

عطف

دنیا دریک دانه شن

«کیک عروسی و داستانهای دیگر» مجموعه‌ای است از داستان‌های کوتاه نویسندگانی از نسل‌های مختلف که به انتخاب و ترجمه مژده دقیقی در نشر نیلوفر به چاپ رسیده است. «هنر کدبانوگری» نوشته مِگان میهیُو برگمن، «عضو ثابت خانواده» نوشته راسل بَنکس، «یک روز به بطالت گذشت» نوشته جولی اوتسوکا، «امنیت» نوشته لیدیا فیتس‌پتَریک، «همسایه‌ها» نوشته آیزاک باشویس سینگر، «پیش رفتن» نوشته دایان کوک، «کیک عروسی» نوشته مَدلین تی‌ین، «صدایی در شب» نوشته استیون میلهاوزر، «پریمیوم هارمونی» نوشته استیون کینگ، «مرد کوچک» نوشته مایکل کانینگهَم و «دندان‌های واشینگتن» نوشته مری سُوان داستان‌هایی هستند که در این مجموعه می‌خوانید. مژده دقیقی در مقدمه‌ای که بر این مجموعه نوشته درباره نویسندگانی که داستان‌هایشان در کتاب آمده است توضیحاتی داده و آن‌ها را به مخاطب فارسی‌زبان معرفی کرده است. پیش از این نیز چهار مجموعه داستان به همین شکل و با انتخاب و ترجمه مژده دقیقی در نشر نیلوفر منتشر شده است. دقیقی در آغاز مقدمه «کیک عروسی و داستانهای دیگر» توضیح می‌دهد که این مجموعه نیز مانند آن چهار مجموعه قبلی «شامل داستان‌هایی متنوع از نویسندگان معاصر است. نویسندگانی از نسل‌های متفاوت، با سابقه یا تازه‌کار، ولی همگی چیره‌دست و توانا در گونه‌ای از ادبیات که برای خلق داستان برگزیده‌اند.» او اضافه می‌کند: «در این داستان‌ها نمی‌توان مضامین مشترک یا سبک خاصی را دنبال کرد. با انتخاب این داستان‌ها تلاش کرده‌ام، ضمن ارائه نمونه‌های خوب، نشان بدهم که خواندن داستان‌هایی که ماهرانه نوشته شده‌اند، در هر سبک و از هر نوعی، می‌تواند برای خواننده لذت‌بخش باشد. حتی اگر مضمون برخی داستان‌ها برایش جذاب نباشد،

کیک عروسی و داستانهای دیگر
مگان میهیو برگمن، راسل بنکس، جولی اوتسوکا و...
انتخاب و ترجمه مژده دقیقی
نشر نیلوفر

شاید استحکام داستان و شیوه روایت نویسنده را بپسندد.» کتاب همچنین با مقاله‌ای از استیون میلهاوزر با عنوان «آرزوی داستان کوتاه» همراه است. میلهاوزر در این یادداشت با بیان شیرین و قدری طنزآمیز به تفاوت داستان کوتاه و رمان می‌پردازد و به این موضوع که داستان کوتاه برخلاف رمان اهل جاروجنجال و خودنمایی نیست اما درعین‌حال با پنهان‌کاری آرزویی را در سر می‌پروراند و در پی تحقق آن است. او می‌نویسد: «تصور می‌کنم که داستان کوتاه خواسته‌ای را پنهان می‌کند. تصور می‌کنم که داستان کوتاه به رمان می‌گوید: تو می‌توانی همه‌چیز - همه‌چیز- داشته باشی؛ من جز یک دانه شن چیزی نمی‌خواهم. رمان، بی‌خیال، شانه بالا می‌اندازد - شانه بالا انداختنش هم شادمانه است هم تحقیرآمیز - و این خواسته را می‌پذیرد. اما همان یک دانه شن راه نجات داستان است. همان یک دانه شن مایه رستگاری داستان است.» میلهاوزر آن‌گاه پس از ارجاع به شعری از ویلیام بلیک که در آن از «دیدن دنیایی در یک دانه شن» سخن گفته شده، می‌گوید: فکرش را بکن: دنیا در یک دانه شن؛ یعنی هر تکه از دنیا، هرقدر کوچک، تمامی دنیا را در خود دارد. به کلام دیگر، اگر توجه خود را بر بخشِ به‌ظاهر بی‌اهمیتی از دنیا متمرکز کنی، در اعماق آن چیزی کمتر از خود دنیا نخواهی یافت... و آرزوی داستان کوتاه همین است، همان آرزوی هولناکی که در پسِ فروتنیِ ریاکارانه‌اش پنهان است: تجسم بخشیدن به کل جهان...»

مرور

پرواز کودکانه

«مرغی که رویای پرواز در سر داشت» عنوان کتابی است از سون-می‌هوانگ که مدتی است با ترجمه مژگان رنجبر توسط نشر نگاه منتشر شده است. سون-می‌هوانگ از نویسندگان شناخته‌شده کره‌جنوبی است که تاکنون جوایز زیادی به دست آورده است. او نویسنده پرکاری است و بیش از چهل کتاب منتشر کرده که اگرچه غالبشان داستان‌هایی برای کودکان هستند اما با اقبال بزرگسالان هم روبرو بوده‌اند. سون- می‌هوانگ در سال ۱۹۶۳ متولد شده و در دوران کودکی‌اش به دلیل فقر مالی امکان حضور در مدرسه را نداشته است. با این‌حال و به هر شکل ممکن او تحصیلاتش را ادامه می‌دهد و بعدها در دپارتمان نویسندگی خلاق انیستیتو هنر سئول شرکت می‌کند و به دانشگاه نیز می‌رود. او به‌جز نویسندگی به‌عنوان مدرس در دانشکده ادبیات انیستیتو هنر سئول هم مشغول به فعالیت است. «مرغی که رویای پرواز در سر داشت» نیز گرچه در اصل داستانی برای کودکان و نوجوانان است اما به‌گونه‌ای نوشته شده که می‌تواند برای مخاطبان بزرگسال نیز داستانی خواندنی باشد. در بخشی از این داستان می‌خوانیم: «جاده منتهی به سد آب ناهموار بود. این آغازی بود برای زندگی اسفبارشان به‌عنوان خانه‌به‌دوش‌هایی در کشتزارها، بی‌هیچ محافظتی از جانب سگ نگهبان و یا انبار، و با فکر راسو که مدام در ذهن‌شان بود. جوانه از آواره خواست تا به او شهامت ببخشد. او می‌بایست تا زمانی که بچه بزرگ می‌شد از او محافظت می‌کرد. او همیشه با خودش حرف می‌زد، اما حالا می‌توانست با مالارد صحبت کند؛ کسی که در قلبش مانده بود. قبل از این‌که به سد آب برسند، بچه خسته شد. باید استراحت می‌کردند. جوانه او را به یک شالیزار هدایت کرد. آن‌ها از نهرهای آبیاری آب نوشیدند و ملخ‌های بین ساقه‌های برنج را برای پرکردن شکم‌هایشان صید کردند. بچه بی‌درنگ زیر ساقه گیاه ساق‌ترشک خوابش برد. جوانه که شب پیش را با چشم‌هایی کاملا گشوده سپری کرده بود، به چرت‌زنی شیرین و غیرقابل مقاومت افتاد...» «مرغی که رویای پرواز در سر داشت» چون در اصل برای کودکان نوشته شده زبانی ساده دارد اما در همین داستانی که زبان و ساختاری ساده دارد چیزی بیش از یک قصه برای سرگرم‌کردن کودکان وجود دارد. آدام جانسون که خود برنده جایزه پولیتزر شده درباره «مرغی که رویای پرواز در سر داشت» نوشته: «گاهی اوقات ساده‌ترین شخصیت داستانی که با ابتدایی‌ترین نثر ممکن توصیف می‌شود، حماسی‌ترین سفر زندگی را در پیش می‌گیرد. با جوانه آشنا شوید، مرغ بی‌باکی که آرزوی کوچکش برای به‌ثمررساندن یک تخم، او را به مسیری می‌کشاند که به جایگاه حقیقی‌اش در دنیای طبیعی رهنمون می‌شود. احساس، عزم و اراده و یکدلی تنها توانایی‌هایی هستند که جوانه برای گذر از این مسیر خطرناک در داستان مرغی که رویای پرواز در سر داشت بدان نیاز دارد؛ داستانی که به طرزی بی‌مانند با برقراری پیوند بین حکایت داستانی، فلسفه، ادبیات کودکان و نوشته‌ای راجع به طبیعت در تعادل است.» در بخشی دیگر از این داستان می‌خوانیم: «باران‌های طول‌کشنده تابستانی مقدار بسیار زیادی آب همراهش آورد. آب سد آن‌قدر بالا آمد که ساقه‌های نی کمابیش به‌طور کامل زیر آب رفتند. روزهای سختی برای جوانه بود. یافتن مکانی خشک دشوار بود، و از آن‌جا که پرهای او همیشه مرطوب بودند، از سرماخوردگی ادامه‌دار در عذاب بود. او خیلی لاغر شده بود؛ زیرا آن‌ها هر روز لانه عوض می‌کردند، و او شب‌ها نمی‌توانست خوب بخوابد.»

مرغی که رویای پرواز در سر داشت
سون- می‌هوانگ
ترجمه مژگان رنجبر
نشر نگاه

ادامه از صفحه ۹

سرمای قلب

به‌نظر ایسن، زندگی چه‌بسا نمایشی است که در پس پراگماتیسم تجربی قابل‌تشخیص وقایع و انگیزه‌های روحی آدم‌ها جریانی دائمی و بی‌وقفه دارد. زندگی و به‌تعبیری واقعیتی چنین پرتناقض، صرف‌نظر از اینکه آدمی از درون دنیای خویش برای آن حدومرز یا چارچوبی تعیین کند، هیچ از تناقض آن نمی‌کاهد. اتفاقا غم‌انگیزبودن سرنوشت امثال بورکمن و آرمان‌گرایانی همچون او برآمده از چنین تصور ساده‌ای است که گویا او و شخصیت‌هایی مشابه او می‌توانند جهان بیرون را به‌اندازه دنیای درون خود فروکاهند یا آنکه دنیای درون خویش را به‌اندازه تمامی جهان بگسترانند.

بعد از «جان گابریل بورکمن»، ایبسن آخرین نمایش‌نامه خود «وقتی ما مردگان سر برداریم» (۱۸۹۹) را می‌نویسد. عنوان نمایش‌نامه قابل‌تامل است، این مسئله نمایش ایبسن را باز در معرض تفسیرهای مختلف قرار می‌دهد. «روبک» شخصیتِ «وقتی ما مردگان سر برداریم» هنرمندی مجسمه‌ساز است که اکنون در سالخوردگی‌اش به‌رغم شهرتی که دارد، درمی‌یابد اهمیت زندگی به‌مراتب بیشتر از آرمان‌ها و هنری است که به پای آن ریخته می‌شود. به‌بیانی دیگر، زندگی به‌مثابه امری طبیعی و ناتورال، اهمیتی بیشتر از تمامی مجسمه‌هایی دارد که وی ساخته است. روبک در آخر عمر خود - که آخر عمر ایبسن نیز است- چهره واقعی‌اش را ظاهر می‌کند، او از زندگی و عشق و گرمای آن، و همین‌طور از مجسمه سرد می‌گوید. شاید سخن روبک از مجسمه سرد، کنایه سمبولیک او از آرمان‌های ذهنی و خیالی «فرد»ها باشد که هیچ ربطی به تصور ناتورالیستی زندگی ندارد: «ایرنا: بعد از تو من بارها به‌عنوان مدل وایستاده‌ام. روبک: من تو را به این کار کشوندم چه‌قدر کور بودم. آن‌موقع مجسمه سرد و بی‌روح رو به زندگی و سعادت و عشق ترجیح می‌دادم».[۹]

پی‌نوشت‌ها:

* ایبسن را نمی‌توان در چارچوبی معین قرار داد. نمایش‌های او به‌اندازه خود واقعیت پرابهام و پرتناقض‌اند. در آنها همواره می‌توان رگه‌هایی ناتورالیستی، سمبولیستی و اکسپرسیونیستی و اگر مجاز به گفتن کلمه «رئالیسم» باشیم رئالیستی از واقعیت یافت. مجازنبودن از گفتن واقعیت به‌شیوه رئالیستی به‌معنای آن است که در مدرنیسم ادبی- برآمده از دنیای مدرن- سخن‌گفتن از واقعیت بیرونی و اساسا از ارزش عینی سخت و گاه ناممکن شده است.

۱، ۷. نیچه
۲. مقدمه «جان گابریل بورکمن»، مایکل مه‌یر، ناصر ایرانی
۳. «هنریک ایبسن»، رونالد گری، حسن ملکی
۴، ۵، ۶. «جان گابریل بورکمن»، ایبسن، ناصر ایرانی
۸. «نظریه‌های رمان»، حسین پاینده
۹. «وقتی ما مردگان سر برداریم»، ایبسن، اصغر رستگار
جان گابریل بورکمن / ایبسن/ ناصر ایرانی/ نشر نی / ۱۳۹۵

تازه‌های ترجمه در نشر نیلوفر

همینگوی به روایتی دیگر

جهان همینگوی

● «پیرمردی، عینک قاب‌فلزی به چشم و لباس پوشیده از خاک بر تن، کنار جاده نشسته بود. روی رودخانه پل شناوری انداخته بودند و گاری و کامیون و زن و مرد و کودک از آن می‌گذشتند. گاری‌های یابوکش را، از پل به کناره که می‌رسیدند، به هر جان‌کندنی بود بالا می‌بردند و سربازان هم میله چرخ‌گاری‌ها را به جلو هل می‌دادند. کامیون‌ها دنده سنگین می‌کردند و با سروصدا از معرکه خارج می‌شدند و روستاییان هم با مکافات از خاکی، که تا قوزک پا می‌رسید، عبور می‌کردند. ولی پیرمرد سرجایش نشسته بود و تکان از تکان نمی‌خورد. از بس خسته بود که دیگر نای رفتن نداشت...» این آغاز داستان «پیرمرد کنار پل» ارنست همینگوی است که به‌تازگی در کتابی با عنوان «شادینامه کوتاه فرانسیس مکامبر و بیست‌وهفت داستان دیگر» با ترجمه صالح حسینی توسط نشر نیلوفر به‌چاپ رسیده است. همینگوی در ایران نویسنده خوش‌اقبالی بوده است؛ نه‌فقط به این‌خاطر که آثار او در ایران از سال‌ها پیش ترجمه و خوانده شده‌اند، بلکه شاید بیش‌تر به این‌خاطر که برخی از این آثار توسط مترجمانی چیره‌دست به فارسی درآمده‌اند. از همینگوی تاکنون، چندین رمان و تعدادی داستان کوتاه و بلند به فارسی ترجمه شده است که تعدادی از آنها در مجموعه‌داستانی که صالح حسینی ترجمه کرده‌اند هم آمده‌اند. اما به گفته او، «این‌بار با روایتی دیگر و، به اقوی احتمال، نزدیکتر به شیوه داستان‌نویسی همینگوی.» از میان داستان‌هایی که صالح حسینی در این کتاب ترجمه کرده، تعدادی‌شان برای اولین‌بار است که به فارسی برگردانده شده‌اند: «پایتخت دنیا»، «روی اسکله در ازمیر»، «مشت‌زن حرفه‌ای»، «کوته‌قصه‌ای»، «آقا و خانم الیوت»، «شکار ممنوع»، «برف قندی»، «بابام»، «شط دوشاخه، بخش یک»، «شط دوشاخه، بخش دو»، «امروز یوم‌الجمعه است» و «پس از توفان». گرچه برخی از کتاب‌های همینگوی پیش‌تر با ترجمه‌هایی قابل‌قبول به فارسی منتشر شده بودند، اما آثاری از او نیز با ترجمه‌هایی ضعیف منتشر شده بودند و این نکته‌ای است که صالح حسینی نیز در پیشگفتار کوتاهش به آن اشاره کرده است: «ترجمه این داستان‌ها با این امید و آرزومندی عرضه می‌شود که تصور قبلی درباره ساده و سراست‌نویسی همینگوی از ذهن‌ها زدوده شود. چون برخلاف چنین تصور اشتباهی که سبب شده است عده‌ای با اقل سواد انگلیسی به سراغ ترجمه داستان‌های همینگوی بروند و، علاوه بر انتخاب عنوان‌هایی بی‌معنی برای بعضی از داستان‌های او، خود داستان‌ها را هم ماشینوار و بدون تامل ترجمه کنند - و اگر بخواهم نمونه بدهم، بی‌اغراق مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شود و احیانا هم حمل بر غرض‌ورزی- همینگوی دشوارنویس است و آنجاها هم که به نظر ساده می‌آید، مصداق سهل و ممتنع است و حامل لایه‌لایه معنا در آثارش. بی‌جهت نیست که خودش سبک نوشته‌اش را به کوه یخی تشبیه می‌کند. داستان‌های همینگوی به‌قدری پرنقش‌اند - و سقف بلندشان، به تعبیر حافظ، ساده بسیار نقش- که جویس، آنچنان که در بیوگرافی او به قلم ریچارد المن آمده، به وی رشک می‌برده است. پس مگر می‌شود کسی که مایه رشک جیمز جویس است، داستان‌هایش در ترجمه فارسی ساده و بی‌معنا و شلخته و بی‌دروپیکر باشد؟» صالح حسینی علاوه بر نوشتن این پیشگفتار و ترجمه داستان‌های حاضر در کتاب؛ مقاله‌ای از رابرت پن‌وارن را نیز به‌عنوان مقدمه کتاب ترجمه کرده و در پیشانی‌اش نوشته: «گزارش فارسی این مقدمه را، با احترام، تقدیم می‌کنم به نجف دریابندری به پاس پیشکسوتی در ترجمه آثار همینگوی.»

شادینامه کوتاه فرانسیس مکامبر و بیست‌وهفت داستان دیگر
ارنست همینگوی
ترجمه صالح حسینی

دراعماق حافظه

● «ریشه‌های شر» با عنوان فرعی حقیقت ماجرای هری کیوبرت، عنوان رمانی است از ژوئل دیکر که به‌تازگی با ترجمه ناهید فروغان توسط نشر نیلوفر منتشر شده است. ژوئل دیکر نویسنده فرانسوی‌زبان سوییسی است که در سال ۱۹۸۵ در خانواده‌ای فرهنگی در ژنو متولد شد. دیکر در همان ژنو تحصیل کرد و به دانشگاه رفت و در رشته حقوق فارغ‌التحصیل شد. او فعالیت‌های فرهنگی خود را خیلی زود و زمانی که تنها ده سال داشت با انتشار مجله‌ای در حمایت از حقوق جانوران آغاز کرد و جوان‌ترین سردبیر سوییس لقب گرفت. دیکر پس از پایان تحصیلاتش در سال ۲۰۱۰ اولین رمان خود با عنوان «آخرین روزهای پدرانمان» را منتشر کرد و به‌واسطه انتشار آن جایزه نویسندگان ژنو را از آن خود کرد. «ریشه‌های شر» دومین رمان دیکر است که دو سال بعد از رمان اولش در سال ۲۰۱۲ به چاپ رسید و جایزه بزرگ رمان آکادمی فرانسز را از آن خود کرد. همچنین نام دیکر در فهرست نامزدهای نهایی جایزه گنکور ۲۰۱۲ نیز وجود داشت. در بخشی از «ریشه‌های شر» می‌خوانیم: «من اختیار کتابی را از دست داده بودم که هنوز کشف نشده بود. در اولین ساعات صبح روز پنج‌شنبه ۱۰ ژوییه عناوین جنجالی مطبوعات را کشف کردم. تمام روزنامه‌های کشور بخش‌هایی از آنچه را نوشته بودم در عناوینشان آورده بودند، البته با تکه‌تکه کردن جمله‌ها و بیرون کشیدنشان از متن اصلی. فرضیه‌های من به اظهارات نفرت‌انگیز، حدس و گمان‌ها به واقعیات اثبات شده و اندیشه‌ها به داوری‌های ارزشی زنده تبدیل شده بود. کارم تکه و پاره شده، ایده‌هایم تاراج رفته، به افکارم تجاوز شده بود...». «ریشه‌های شر» داستان نویسنده‌ای جوان و موفق است که در نوشتن دومین رمانش با بحران روبرو شده و انگار که خلاقیتش خشک شده و هرکار که میکند نمی‌تواند به بحران هنری‌اش غلبه کند. در این میان استاد ادبیات سابقش او را به شهر کوچک محل سکونتش دعوت می‌کند و او این دعوت را می‌پذیرد. این استاد یکی از مهم‌ترین رمان‌های ادبی قرن را نوشته است. اما این جابجایی و تغییر مکان نیز کمکی به نویسنده جوان نمی‌کند. کنجکاوی نویسنده جوان از یک‌سو و کلافگی‌اش از وضعیت پیش‌آمده باعث می‌شود تا او به جست‌وجوی دست‌نوشته‌های رمان استادش بپردازد و در این جست‌وجو او به رازی پی میبرد که بعد از دستگیری استاد به اتهام قتل، نویسنده جوان را وامی‌دارد تا برای اثبات بی‌گناهی‌اش دست‌به‌کار شود. این ماجراها باعث پیش‌آمدن حوادثی دیگر می‌شود که می‌توانند دست‌مایه یک رمان قرار بگیرند.

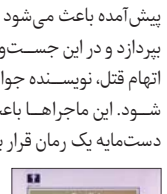

ریشه‌های شر
ژوئل دیکر
ترجمه ناهید فروغان